

درباره‌ی «قصه‌ی فرزند بالغ حوا»*

دیوان اخیر سیاوش کسرای

باهمه ارادتی که هست این قلم‌ها را به صاحب دیوان مذکور، از این رو به درج این مکتوب می‌پردازند که در این روزگاری حرف مجال حرف و سخنی پیش بیاید و بعضی، حتی نه مطبوع و بی‌حادثه، درگیرد. که نه قلم در کف دشمن است و نه بعون حق فضلا در خموشی. و نیز مسود این سطور از راقم این مکتوب، که آن را به نشان دفتری مفلوق همنام شعری از سراینده‌ی مذکور فرستاده بود، و به ظاهر مردی (با زینت) دنیا شناخته و مکتب رفته، خواستار است که از پرده‌ی استتار بدرآید و روی بنماید. و نیز طبیعتاً اگر کسی نوشته‌ای خلاف آنچه که از پس این سطور می‌آید فرستاد، اگر عمری بود و توانی چاپش می‌زنیم.

«آرش»

«روز گاریست که دل چهره مقصود ندید،

ساقیا! آن قدح آینه کردار بیار...»

حضرت... میدانم این اباطیل بدرد چاپ نمی‌خورد و بهتسر. اصلاً من اینهارا مثل آن مرحوم برای سایه خودم نوشته بودم و بعد زده کلام که باز مثل همان مرحوم اینهارا بفرستم پیش خلایق. و فرستادم برای شما. می‌بینم که شعرهای این پنج شماره‌ای را که چاپ زده‌اید منحصر کرده‌اید به چهار پنج تا از اجله‌ی شعرای معاصر، کثر الله امثالهم، و این به عقل ناقص مخلص عیبی دارد و حسنی. حسن از این رو که حساب روشن است و عیب این که: حساب بقیه می‌ماند**

بد نیست بیا بید دفتری را ورق بزینم از شاعری مشهور و بخوانیم شعرهایی را که سخت عبرت آورند، در لفظ و در معنی. و من از لفظ شروع می‌کنم تا نخست قدرت شاعر را نمایانده باشم و بعد می‌پردازم به معنی. این را بدانید که سیاه‌کاری بعضی کلمه‌ها از من است تا بهتر نمایانده شود نمونه‌هایی از زوال شعر معاصر فارسی، اتفاقاً در همان زمان که نمونه‌های درخشانی داریم از نیما. امید. بامداد. فرخزاد. آزاد و حتی نادر پور. و اگر این نمونه‌ها را از «شعر»های حضرت‌تی. ایچ. گورگین می‌آوردی و یا «بف پیمبر**» عجبی نبود، اما دریغ که اینها از دفتر اشعار «هرگزیده» می‌

ه این نام از یکی از اشعار این کتاب گرفته شد. و این است آن حکایت:

هلال ماه چرا دوره‌شود اه شب

ز روی قصه‌ی فرزند بالغ حوا

ز پشت افی بسیار نقش این صحرا. (حنظل. ص ۱۹)

ه ه خلاف به عرض رسانده اند اخوی! این کار کلی «تجر به» می‌خواهد و «فهم» و بجمدا الله

مد عیانی هم دارد. «آرش»

ه می‌بخشید که تعبیر خودتان را به کار ببرم. بعنوان مثال عرض می‌کنم «شعری» را در «اندیشه و هنر» شماره ۶ سال ۱۳۳۹ که «شاعر» به تصادف در بیتی، ناخود آگاه، صفت شعر خود را بیان می‌کند: «اینها صنعت است، فن است،

نقرت باد بر جبینی که فنی مودی و سهمناک آژنگ بر آن فرو باریده است»

شاعریست که به روایتی * «از شعرای بنام معاصر است که اشعارش در شیوه‌ی نومورد پسند است.»

کجا شد آتش گرم زمستانهای بگذشته؟! «هنوز. ص ۱۴»

برای یافتن از این سیاهی‌ها رهایی

فراز ماسه‌های تریبی شبتاب می‌گشتند... «جستجو. ص ۱۵»

چرا هنوز جسد های جنگ بی‌سردار

بزر پرچم افسرده‌ای نواخوانند... «حنظل. ص ۱۸»

چنار پیر را ماندم اکنون *

نشانه بر گها در باد پائیز... «اندوه سیمرغ. ص ۲۲. تاریخ سرودن ۱۳۳۷»

ای دست بی‌پناه کست گرم می‌کند؟

آیا کسی ز بینوایی تو شرم می‌کند؟... * «کارگاه. ص ۳۷ تاریخ ۱۳۳۷»

بیداری:

همی گویم که خواهی بود و بگذشت

بیا بانرا سرا بی بود و بگذشت

باین پندار میبندم دو دیده

که شاید بینم آن خواب پریده ۱۱

ولی افسوس دیگر صحنه خالیست

از آن پر پرده نقشی هم بجانیست *

منم تنها و این بیداری سرد

دل غمگین و چشم آسمانگرد *

«ص ۴۰ عینا. تاریخ ۱۳۳۷»

پو کست ناودان کهنه و در استخوان او

باد است میوزد

لب چاک و سینه مال

له له زنان کداخته راهست * * میخزد... «شهر ما. ص ۴۴»

که گوش در پی بانگی که نارسیده بگوش

هماره چشم بر راهست برد رازی راه... «تطش. ص ۲۸»

۵ راهنمای کتاب. شماره ۲۹۱ فروردین ۱۳۴۲ ص ۱۲۵

۵۵ یعنی مانده‌ام!

۵۵ لغزش را در وزن ببینید!

۵۵ قافیه تماشاگست.

۵ مراد Magic eye است، لابد.

۵۵ یعنی: راهست که. در عوض شاعر «که» های محذوف را در اشعار دیگر جبران فرموده است.

زندگی دریای سرشوریده ایست *

گر نهنگانند در پیراهنش

کنج مروارید دریا چین اوست ** ... «دریا. ص ۴۹. ۱۳۳۷»

وای ار که مرا به چشمت ای دریا

آخر بشکستگی فرو ریزد «سنگ. ص ۴ - تاریخ ۲۷»

جویباری بودم از آواز واشك

کاخرم دریا بکام خود کشید ...

مویه کردم گیسوان! کندم عبث

اشك من دامان او را تر نکرد

ولدر آن هنگامه بانگم ناشنید ...

تاببینم خنده های موج را

تاسرود بحر را بشنوم

من ازین پس بیشتر خواهم گریست

من ازین پس بیشتر خواهم دوید! * «اشك و لبغند. ص ۵۵. تاریخ ۱۳۳۸»

چلچله ای بود روی پنجره ام مرد ...

چلچله اك خفته بود خامش و زیبا ... «چلچله. ص ۵۸»

همچویك هسته ی پرمغز سکوت

قلوه سنگ از دهن زندگی افتاده برون ** «قلوه سنگ. ص ۶۲»

راه بسپردم ... پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

شکفتا من چه میدیدم: بهر سو گورو گورستان

فراموش ازهراس و هول آن وادی

گذشتم از فراز قبرها رقصان

ز شادی بانگ سردادم که: نزدیکست آبادی * «آبادی. ص ۶۴. تاریخ ۱۳۳۸»

۵ فی الواقع دقیقتر تعریفست از زندگی در طول قرون و اعصار! این «زندگی سرشوریده»

نصیب نهنگان گرباد!

۵۵ برای کنج مروارید دریا چین راقم این سطور با حجت تمام، صدق «کنکس» آرزو می کند.

۵ یکهمر دویدید و بجایی نرسیدید جای نرسیدید که یکهمر دویدید.

۵۵ اشتباهش نکنید با عنوان کنایی از مرحوم فاضل!

۵ نمی شد این شهید در زیر پنجره می مرد تا معنی درست می آمد؟

۵۵ اطلاعات زمین شناسی شاعر شایسته ی هر گونه سپاس و تکریم آدمیست.

۵ صحیح است که چشم دشمن کور آبادی شاعر نزدیکست، اما این دیگر سرخپوست

بازی است از فراز قبرها رقصان گذشتن. اگر شاعر محترم «گریان» هم می گذشت در وزن تغییر می داد.

جویباری بودن و هرگز ناستادن «ماهی آینه» ص ۸۱ تاریخ آذر ۳۹»

درنی شب ابراهیم آگین... «هیچکس در خانه نیست» ص ۸۶»

یکی دو روز دیگر از بگام

چو چشم باز میکنی

زمانه زیرورو

زمینه پرنگار می شود * «بهار میشود» ص ۹۵ . تاریخ ۱۳۳۹»

برای اختصار دیگر نمونه نمی آورم. تو خود حدیث مفصل بخوان. اما در باب معنی. نخست این نظریکی از منتقدین غرب ارا بخوانید، «سراغ رسالت هنری میلر» رامی گیرید؛ چه رسالتی از این بالاتر، او به خوانندگانش دروغ نمی گوید. رسالت او صداقت اوست. «و شهد الله که این حقیر آنچه در این دفتر ننوشت، صداقت بود. از همان شعر اول کتاب «واریز» ص ۱ * * *»

«خاطر شاعر» محترم ظاهراً «از تلاش باز نمی ماند» و در نوشتن او با گروه یکبست و «زندگی او بزنگی آنان بسته است» * و نیز شاعر «خورشید باز * * *» و «چشمه‌ی خورشید * * *» چی است و «مرغ آتش و شب راهز پر سرخ خود می کشد و از سردی و تیرگی هراسیش نیست و نیز از سپیده های دروغین مشوش است» «نشویش» ص ۴۳» و غیره و غیره. یعنی صرف نظر از اشعار عاشقانه معدود این کتاب (که اینهاست، آرزو، ۷۴. سنگ، ۷۸ - که شاعر اگر شهادتی داشت و فی الفور این «شعر» را پس از مصرف پاره می کرد خیلی بهتر و سنگین تر بود - جفت، ۷۹. دیدار، ۱۰۷ و

۵ بیت اول این شعر بظاهر متاثر از این بیت است :

به نورو ز دگر هنگام دیدار / به آتین دگر آبی بدیدار

یکی از فضلا، ظاهراً م. امید، در زمان انتشار این شعر نکته‌هایی جالب آورده بود در باره‌ی کتاب سراینده‌ی شعر مذکور، در «جنگ هنر امروز شماره ۱». یادش گرامی باد. اما در باب بیت دوم، حالا که «زمینه» خالیست و شاعران شهیر چنین نظری دهند حق است فرهنگ نویسان معاصر نیز تجدید نظری در معنی بعضی لغات بفرمایند.

۵۵ باپوزش از حضرت مسیح تکمه دوز تبریزی ! مقداری کوتاه آمدیم. عاقلان دانند

زین فن، چیزها! (آرش)

۵ از ملده‌ی حضرت ه. ا. سایه در سر لوحه این کتاب مستطاب.

۵۵ بعثت تکرار بیش از حد قضیه‌ی خورشید» که تقریباً در این کتاب ۹۲ جا بجز منظومه‌ی آرش کمانگیر - آمده است، در شعر «نیاز ص ۲۹» مهتاب خانم هم بهمان معنی استخدام شده است. یکجا هم از جور قافیه‌ی «بادهای سرد» بصورت «خورشید هرزه گرد» در آمده. مترسک ص ۴۲

۵ برای مزید اطلاع حضرت «مسیح تکمه دوز تبریزی» جسارتاً خاطر نشان می شویم که مترجم مرحوم و مفقود تفسیر طبری، هم اینکاره بوده. و این است آن حکایت : «عوج (بن علق) از کسهای همدان عاج بود؛ و از بزرگان جباران بود، و از بزرگی و بلندی چنان بود که ابر چون در گرفتگی یک نیمه‌ی اوبالای ابر بودی، و ابر تا زیر ناف او بودی. و بلندی چنان بود که دریاها تا ساق او بودی، و دست بدریا فرو کردی و ماهی از قعر دریا بر آوردی و به «چشمه‌ی خورشید» داشتی و بریان کردی و بخوردی. <

هدیه * (ص ۱۲۶) و بی استعدادی کامل شاعر را در این زمینه نشان می دهد، بقیه همان حرف و سخن هاست دیگر.

اما چه می گویند شاعری را که «هزیر شاهباز سایه گسترش رستم ها به میدان می آرد» (از سیمرغ ، ۳۲) های یاد پاتریس لومومبا، ص ۸۶، و سایر اسیران خاک حماسه ها می خوانند، و به ناگاه چنین زبون و بی نوا از آب درمی آید :

بچ پیچی هست مکر در دالان
یا که دستی بدر دیگر خورد
برده می لرزد ، ایوای ، ایوای
آمدند آخر و خواهند برد .

و آیا این تصویر حقیقی شاعر نیست ؟ از این تصویرها باز هم هست .
و آیا چه می گویند شاعری را که در سراسر کتاب جمله ی پرندگان و چرندگان و سنگها و گیاهها - حتی حنظل - و ذوحیاتین - حتی غوکهای سپید - و جمعی از آبزیان، حتی ماهی، را در خدمت امید و صبح و روشنی بکار می گیرد و حتی تا آنجا پیش می رود که می گوید:

ای سبکباران برین دشت بزرگ
تو شهی امید در انبان ننید
از نشاط و از جوانی هر چه هست
در بغل در پیرهن پنهان کنید *
و بناگاه به شیوه ای بس شیوا چنین سوزناک بفرماید :
چون بوصالی امید نیست، سیاوش
شعر و سر و دامیدوار ندارد * «کنارغم . ص ۱۱۳»

حضرت استادی ا یا آن صد و چند صفحه رجز خوانیست و دروغ و یا ، این مختصر و مفید . و بهر حال چرا که اینها تصویر حقیقی شاعر نباشد ؟
و این حقیر درست پس از خواندن این بیت غم آور بود که تحت تأثیر سایر اشعار بلافاصله برای جبران این خطر تصمیم به صدور «آثاری» در زمینه ی اشعار پیشین «شاعر» بر آمد . و «اشعاری» ساخت و فی الفور «مناسبت» تقدیمه شان هم کرد . و این است یکی از آن اباطیل که تقدیم می شود به «آقایان شورای نویسندگان کتاب هفته» :

منظور شاعر از این نامگذاری «مقطع» این «شعر» است:
در دستهایم سینه بندیت
من (کذا) هدیه بی آرم برایت .

۵۵ پس از خواندن قافیه ی «انبان» و پس از «بغل» و «پیرهسن» و پیش از «پنهان» این حقیر سبقت به هر اس افتاد که مبادا شاعر از روی ضرورت پوشیدنی دیگر «م قافیه راهم بخدمت بگیرد که هیچ شاعرانه نیست ؛ اما قضیه بخیر گذشت .

۵۶ هر چه لفظ «انتظار» در بیت دوم این غزل بکار رفته اما این حقیر بی مناسبت ندید این بیت را از خود بسازد و با خط خوش کوفی بر سر لوحه ی کتاب «خون سیاوش» بنماید :
شعر نخوانیم و قصه نیز نخوانیم
کس ز شما هیچ ، انتظار ندارد .

درود سنگ

مانده در سینه‌ی غمدیده‌ی کاج
لانه‌ی سرد پرستوه، تنها
دیو افسونگر یا ییز سیاه
می‌کشد پردل صحرا، تن را [کذا]

می‌رسد قاصد روزان بهار
از ره دور به غوغا و سرود؛
می‌دمد از دل هر خاک؛ گیاه
می‌رسد از لب هر سنگ؛ درودا*

گرچه سخن به درازا کشید اما این کتاب مستطاب از تقلید، و البته منظور
توارد است، و نیز معنی فدای لفظ کردن‌ها هم خالی نیست:

نمونه از قضیه‌ی اول ،
گرچه طوفان درد یارما بخت
همدم این آب و دریا منم
قاهر الکیزانم غبار از روی بحر
در سکوتش بالهای میزنم... «مرغ طوفان، ص ۱۰ تاریخ ۱۳۳۳»

و بخوانید این چند بیت را از دیوان شمس، وهم منسوب به عطار، که می‌ارزد به چندین
دیوان از این قماش :

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

داد جاروبی بدستم آن نگار
گفت کز دریا بر الکیزان غبار
بعد از آن، جاروب در آتش بسوخت
گفت کز آتش تو جاروبی بیار
سرفرو بردم ز حیرت پیش او
گفت بی ساجد، سجودی خوش بیار ...

نمونه از قضیه‌ی دوم :

چه دغمه‌ها که نکردند غول‌های سپید
چه مژده‌ها که نبردند باوهای سیاه ... «حنظل ۱۸»

اما گذشته از همه‌ی آن اباطیل این کتاب کلام پاکیزه و شعر حقیقی هم دارد:

و نیز پس از این توفیق ناگهانی به این خیال افتاد که تا اواخر بهار امسال - عمر آدمی
سخت زودگذر است ، جان برادر - ۱۶۰ صفحه‌ای سیاه کند و برای چاپ به بنگاه مطبوعاتی
امیر کبیر بسپاردش.

■ ماه ، غمناك
راه ، غمناك
ماهی قرمز افتاده بر خاک . «طبیعت نیمه جان! ص ۱۶»

■ ای عطر ریخته
عطر گریخته
دل عطردان خالی و پرا انتظار تست
غم یادگار تست. «یادگار. ص ۲۵»

■ . . شب سمج مینماید و دل
بها نه دارد

دل هوای او
دل هوای می
دل هوای بانگ عاشقانه دارد

آن پرستوك از دیار ما
بارغم بدل
رفت و کس ندانم کزو
نشانه دارد

غم نشسته باغ جان من
جنگلی است بی شکوفه لیک
بنگر ای بهار دیررس
شاخه‌ها جوانه دارد

آتش است و... شعله‌ها و دود
طرح او فکنده در نظر
با خیال او نگاه من
خلوتی شبانه دارد

پشت شیشه‌ها
باد رهگذر
ترا نه دارد.

« بهانه . ص ۶۶ تاریخ ۱۳۸۸ »

و نیز انتظار (ص ۱۰) افسوس (ص ۶۱) طنین (۹۰) دار بست (۹۸) و کلید (۱۱۷) و هم
چند بندی از منظومه‌ی آبکی آرش کمانگیر، که می‌توانست حماسه‌ای باشد پر شکوه.

غفر الله للمذنبین

رقم الاحقر مسیح تکمه دوز قبریزی عناه الله

متوفی فی سنه‌ی اثنان وثمانین و ثلاث مائه بعد الالف